



امکان سنجی معرفت شناختی رابطه قرآن و جامعه‌شناسی*

سید محمد میرسندهی
استادیار دانشگاه امام حسین علیه السلام

چکیده:

نسبت بین معارف وحیانی و علوم بشری از دیرباز مورد توجه اندیشمندان حوزه‌های مختلف علوم بوده است و یکی از اولین مواجهه‌های آن را شاید بتوان چگونگی تعامل عالمان علوم طبیعی با کلیسا تلقی نمود که در دوره‌های مختلف، اشکال و نسبت‌های متفاوتی را به خود گرفت. موضوع این مقاله بررسی امکان یا امتناع تبادل بین دو حوزه معرفتی قرآن به‌عنوان یک منبع وحیانی، و جامعه‌شناسی به‌عنوان یک علم انسانی است. برای پاسخ به این سؤال، محقق به بازخوانی مواجهه‌های تاریخی مختلفی که بین این دو حوزه معرفتی رخ داده است و نقش آنها در شکل‌گیری چگونگی این تعاملات می‌پردازد. همچنین، نگاه سنت‌های فکری مختلف را در باب این تعامل مرور می‌کند. سپس با مرور و تصویر سطوح معرفتی مختلف شکل‌گیری جامعه‌شناسی، به تعریف رویکرد پیشنهادی خود در این خصوص می‌پردازد که آن را تحت عنوان تقریب‌گرایی تعاملی مفهوم‌سازی می‌نماید. در پایان، دستاوردها و فواید مختلفی را که هر یک از این دو حوزه معرفتی می‌توانند برای دیگری داشته باشند، ذکر کرده و شرح می‌دهد. به‌طور خلاصه باید گفت این مقاله کوشیده است فضای ارتباطی بین قرآن و جامعه‌شناسی را روشن سازد و از امکان‌ها صحبت کند.

کلیدواژه‌ها:

قرآن / جامعه‌شناسی / تقریب‌گرایی تعاملی / معارف وحیانی / علوم تجربی

بررسی «رابطه قرآن» به عنوان منبع معرفت و حیانی، و «جامعه‌شناسی» به عنوان علم انسانی عقلانی و تا حدودی تجربی، موضوعی است که طرح آن به صورت خاص، به نسبت جدید و به طور عمده به فضای معرفتی پس از انقلاب اسلامی در ایران باز می‌گردد. البته این موضوع به صورت عام، سابقه دیرینه‌ای دارد و در چارچوب «رابطه عقل و وحی» و موضعگیری‌های متفاوت نسبت به آن در بحث‌های معرفت‌شناختی، فلسفی و کلامی، هم در غرب و هم در ایران می‌توان نشانه‌هایی از آن سراغ گرفت، ولی این پیشینه مربوط به دوره‌ای است که هنوز علمی به نام جامعه‌شناسی به صورت مستقل مطرح نبوده است. بر این اساس، اگر بخواهیم به صورت جدی‌تری به بحث پردازیم، لازم است ضمن اشاره به پیشینه این بحث، دلایل خود را برای ایده‌ای که مطرح می‌شود، ارائه نماییم.

اندیشمندان و مقتضیات زمان

از این جهت موضوع فوق دغدغه ذهنی فضای معرفتی پس از انقلاب تلقی می‌شود و می‌توان مدعی شد که در این دوره تبدیل به طرح مسأله گردید که این امر ناشی از ضرورت‌های معرفتی این دوره است. بر این اساس، در فضای فکری پیش از انقلاب، مسائل اندیشمندان ما حول و حوش موضوعات و نیازهای خاص آن زمان شکل گرفته است، به نحوی که این موضوع کمتر به عنوان یک نیاز مورد توجه بوده است. برای نمونه، روند اندیشه در یکصد و پنجاه سال اخیر به طور عمده با جریان احیای دینی شناخته می‌شود، که این جریان در سطح عام‌تر متوجه مسأله حادث‌تری تحت عنوان «نحوه رویارویی و مواجهه با پدیده مدرنیته» و «عقب ماندگی جوامع اسلامی» بوده است. بدیهی است در این شرایط، دغدغه ذهنی اندیشمندان در جایی دیگر درگیر بوده و مجالی برای تفکر راجع به مسأله مورد نظر این مقاله نمی‌یافته است.

به لحاظ زمانی قدری جلوتر که می‌آییم، در فرصت‌های بعدی، این روند اندیشه به صورت خاص‌تر معطوف مبارزه با رژیم و حکومتی شده است که نماینده همان جریان غرب (مدرنیته) شناخته می‌شد و شریک بسیاری از مسائل فراروی جوامع



اسلامی، از جمله ایران قلمداد می‌شد. بنابراین مواجهه اندیشمندان در دوره‌های اخیر پیش از انقلاب به‌طور عمده نه در ارتباط با موضوع مورد بحث این مقاله، بلکه بیشتر در راه ایجاد انقلاب و تغییرات اجتماعی وسیع با استفاده از ادبیات قرآنی، و در مواردی حتی استفاده از ادبیات جامعه‌شناسی آن دوران بوده است.

این نوع نگاه را به‌طور خاص، در اندیشه‌های مرحوم دکتر شریعتی به‌صورت برجسته می‌توان مشاهده کرد. وی ضمن به‌کارگیری مفاهیم قرآن در قالبی شورآفرین و برانگیزاننده، از ادبیات جامعه‌شناسی هم به شکل قابل ملاحظه‌ای سود می‌جست تا رسالت خود را در قبال نسل جوان و احیای هویت اسلامی آنها ایفا نماید، و در این مسیر چندان تأمل و اصراری برای روشن کردن نسبت این دو معرفت با یکدیگر نداشت. بر این اساس، استفاده شریعتی از معارف قرآن و جامعه‌شناسی را می‌توان برداشتی کلامی و در راه اثبات ادعای وی مبنی بر حقانیت دینی و به واقع شیوه‌ای از احیاء دینی محسوب کرد.

در نمونه‌های دیگر، مرحوم شهید مطهری را هم می‌توان مثال زد. نزد وی بیشتر یافتن پاسخ‌های دینی برای مسائل و موضوعات مهم روز، که بعضاً در این ادبیات به‌عنوان «شبهات دینی» از آنها یاد می‌شود، دارای اهمیت است. بنابراین در واکنش به طرح موضوعاتی که ریشه در ادبیات علوم انسانی جدید غرب دارد، ضمن تلاش برای پاسخگویی بر اساس معارف قرآنی، شاهد استفاده از ادبیات جدید علوم انسانی هم هستیم، بدون آنکه به‌دقت به نسبت و رابطه بین این دو پرداخته شود.

در هر صورت پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از یک سو شاهد گسترش و اهمیت یافتن ادبیات علوم انسانی جدید، از جمله جامعه‌شناسی در ایران هستیم؛ رشته‌ای که به‌رغم سابقه شصت-هفتاد ساله در نظام دانشگاهی، در دوره پس از انقلاب آن، با وجود بی‌اعتمادی نسبت به آن، روند رشد سریع‌تری به خود گرفت و حتی ابعاد توجه به آن به خارج از محافل آکادمیک کشیده شد. به‌طور خاص، رها شدن از جو اختناق و سانسور رژیم استبدادی که عطش دانستن راجع به تاریخ معاصر را افزایش می‌داد، و مهم‌تر از آن لزوم تبیین پدیده انقلاب و عوارض و پیامدهای ناشی از آن، بر اقبال به این رشته افزود.

از سوی دیگر، مطرح شدن موضوعات و ایده‌هایی مانند «انقلاب فرهنگی»، «علوم انسانی اسلامی» و «وحدت حوزه و دانشگاه»، شرایط را برای طرح موضوع مورد بحث، یعنی رابطه قرآن و جامعه‌شناسی مساعدتر کرد؛ به شکلی که امروزه به عنوان یک ضرورت، نیاز و بایسته معرفت‌شناختی مورد توجه اهل فکر قرار دارد. بنابراین مناسب است با نگاه اندیشمندانه و سرشار از تفکر و تأمل، بهره مناسب از این فرصت نصیب جامعه فکری ایران گردد.

رویکردها نسبت به رابطه قرآن و جامعه‌شناسی

در زمینه موضوع فوق رویکردها و واکنش‌های مختلفی ابراز شده است. به صورت کلی سه رویکرد را می‌توان از یکدیگر تفکیک نمود. البته با مراجعه به مصادیق هر یک از صاحبان فکر و دیدگاه‌هایشان می‌توان دریافت که در هر یک از رویکردها نقاط افتراق وجود دارد، ولی وجوه اشتراک قابل توجه بین نظرهای مختلف هر رویکرد می‌تواند به سنخ‌شناسی مورد نظر اعتبار و استحکام بخشد. رویکردهای مورد نظر به صورت خلاصه و کلی عبارتند از:

۱- رویکرد اثبات‌گرایانه (پوزیتیویستی)

این رویکرد اصولاً به رابطه بین این دو معرفت اعتقاد و اعتنایی ندارد. در واقع از این منظر معرفت وحیانی (الهی) و معرفت عقلانی- علمی دو معرفت جداگانه و ناهمگون تلقی می‌شود. الگوی معرفتی این رویکرد برگرفته از ایده آگوست کنت است؛ چنان‌که وی این دو معرفت را متعلق به دو دوره و دو مرحله تاریخی متفاوت و دو نیروی راهبر در هر یک از این دوره‌ها می‌داند و در این تمایز اصالت را - با توجه به شرایط تکامل تاریخی در دوره جدید و گسترش صنعت و علوم جدید - به معرفت علمی (Scientific) می‌دهد و دوره و مرحله معرفت وحیانی و الهی را متعلق به گذشته و در حال مرگ می‌داند. (م ش با: آرون، ۸۴؛ همیلتون، ۲).

بنابراین از این منظر، توجه به این رابطه فاقد اهمیت و بی‌ارزش تلقی می‌شود و کسانی که نگرش علم‌گرایی افراطی (Scientism) را الگو و سرمشق فکری خود می‌دانند، جایگاهی برای علوم وحیانی قائل نیستند و حتی در گذشته‌ای نه چندان



دور، یعنی اواخر قرن نوزدهم، کسانی از این رویکرد در موضعی قرار گرفتند که خدا را به صورت مشروط حاضر به پذیرش بودند، و آن در صورتی بود که با ابزارهای عینی همانند ذره‌بین و میکروسکوپ، قابل رؤیت باشد!

این رویکرد کلی که خاستگاه آن در غرب است، مورد توجه برخی از اندیشمندان جامعه ما هم قرار دارد و از کسانی که الگو و سرمشق فکری ایشان بر این اساس باشد، نمی‌توان انتظار داشت که وارد بحث چگونگی رابطه مورد توجه در این مقاله گردند و یا اینکه دغدغه ذهنی در این زمینه داشته باشند.

۲- رویکرد سنت‌گرایانه

سنت‌گرایان که خاستگاه معرفت‌شناختی‌شان درون جامعه است، به‌طور عمده بر پایه تداوم و استمرار یک جریان فکری عمده قرار دارند که نقش یک پارادایم (الگو و سرمشق) فکری را در روند اندیشه‌ورزی ایران ایفا کرده‌اند. این رویکرد همانند رویکرد اول، تمایلی به برقراری رابطه بین این دو معرفت ندارد، ولی با این تفاوت که در این رویکرد، عدم اعتقاد به علوم انسانی جدید از جمله جامعه‌شناسی، موجب پدیداری این عدم تمایل می‌شود. در این رویکرد کلی، به‌رغم این وجه اشتراک، تنوع قابل ملاحظه‌ای را می‌توان مشاهده کرد. سلفی‌گرایی، سنت‌گرایی در معنای خاص یک دیدگاه و نقل‌گرایی، نمونه‌هایی از این دیدگاه‌ها هستند که دوری‌گزینی از علوم عقلی، به‌خصوص علوم جدید، از ویژگی‌های مشترک این دیدگاه‌هاست.

بنابراین همانند رویکرد اول، از این رویکرد هم نمی‌توان انتظار داشت که با این ویژگی‌ها، افراد و متفکرانی را ملاحظه کنیم که تلاشی برای بررسی رابطه قرآن و جامعه‌شناسی انجام دهند. در حقیقت این دو دیدگاه به‌رغم تفاوت‌های اساسی، در نوع نگاه به موضوع فوق به لحاظ نتیجه‌ای که حاصل می‌شود، مشترکند؛ یعنی قائل به پیوند و برقراری نسبتی بین این دو معرفت نیستند. به این ترتیب این دو رویکرد کلی را می‌توان دو حد پیوستاری فرض کرد که برای رویکردهای مختلف نسبت به رابطه بین قرآن و جامعه‌شناسی قابل ترسیم است.

نکته دیگر در این باره این است که در جامعه ما به لحاظ میزان نفوذ در حوزه‌های مختلف معرفتی، همچون حوزه و دانشگاه، رویکردهای فوق از پشتوانه

قابل ملاحظه‌ای برخوردار هستند، که این امر مانع از رشد رویکردهای دیگر نسبت به موضوع فوق، از آن جمله دیدگاهی که این مقاله ارائه خواهد کرد، می‌گردد.

۳- رویکرد تقریب گرایانه (بینا بینی)

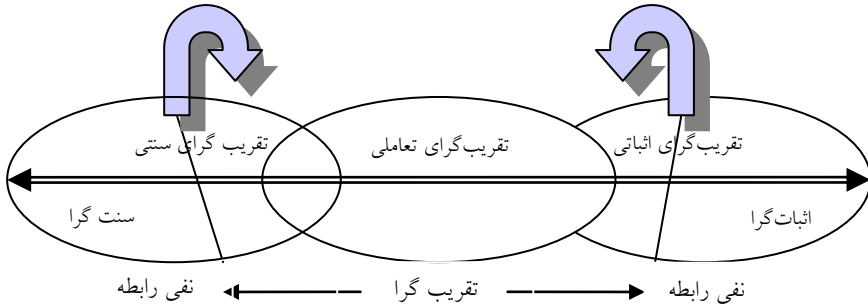
این دیدگاه تنها رویکردی است که مبتنی بر آن، اندیشمندان به رابطه بین این دو معرفت توجه می‌کنند و می‌کوشند حداقل به لحاظ نظری، تقریب رابطه بین این دو معرفت را بررسی و به وجود آورند و در بین آنها این باور مشهود است که امکان برقراری نسبت بین این دو وجود دارد. البته در چارچوب این رویکرد کلی هم می‌توان مواضع مختلفی را تشخیص داد.

بر اساس پیوستار فرضی که پیش‌تر ذکر شد، در این رویکرد هم از یک سو شاهد رویکردی متمایل به سنت‌گرایان هستیم؛ به این معنا که اندیشه تقریب‌گرای مورد بحث، بدون توجه به ویژگی‌های معرفت‌شناختی هر کدام از این دو، برای استخراج ادبیات جامعه‌شناختی و نظریه جامعه‌شناسی قرآن می‌کوشند در حقیقت تسلط معرفت قرآنی را وجه همت خویش قرار دهند و بر این باورند که می‌توان جامعه‌شناسی را - بدون توجه به ویژگی‌های معرفت‌شناختی و وجوه ممیزه جامعه‌شناسی، به لحاظ روش‌شناسی و ارزش‌های اساسی به وجود آورنده علم جامعه‌شناسی - از متن قرآن اخذ کرد.

از سوی دیگر و در مقیاسی کمتر، رویکرد برخی به سمت جامعه‌شناسی قرآن با تسلط ویژگی‌های جامعه‌شناختی تمایل دارد؛ یعنی به دنبال نوعی جامعه‌شناسی عینی‌گرا در مفاهیم و تعبیر قرآنی هستند. این دیدگاه هر چند ممکن است بروز بیرونی پیدا نکرده باشد، ولی در اذهان برخی از دانش‌آموختگان جامعه‌شناسی، که صرفاً به صورت خام شیوه‌های مرسوم مدرسی را فرا گرفته‌اند، جای دارد و با توشه‌های قلیل خویش نمی‌توانند نسبت درستی با معارف قرآن برقرار سازند.

علاوه بر این، دو رویکرد تقریب‌گرا که بر روی پیوستار فرضی دارای چولگی (گرایش) به سمت راست و چپ طیف هستند، در نقطه مرکزی پیوستار (نمودار ۱) می‌توان دیدگاهی دیگر را مطرح ساخت که نظر مؤلف به آن گرایش دارد؛ دیدگاهی که مهم‌ترین ویژگی آن علاوه بر تقریب‌گرایی، ویژگی تعاملی آن است، به این معنا که معتقد است بین این دو معرفت باید با رویکردی مبادله‌ای و تعاملی

ارتباط برقرار کرد؛ ارتباطی که در عین استقلال هر یک، متضمن گفت‌وگو، دیالوگ و رابطه دو سویه بین این دو معرفت است؛ رویکردی که تلاش نمی‌کند که به طور حتم و جزم یکی از این دو معرفت را بر دیگری مسلط سازد، به‌نحوی که ویژگی‌های ذاتی آن معرفت محو و مخدوش گردد، بلکه در جست‌وجوی برقراری و تقریب رابطه دو جانبه و انتفاع دوطرفه بین این دو معرفت است.



نمودار ۱: پیوستار رویکردهای مختلف راجع به «رابطه قرآن و جامعه‌شناسی»

طرح این ایده با توجه به شواهدی که وجود دارد صورت می‌گیرد. در وهله اول می‌توان به تجربه‌های متفاوتی که به‌نحوی با این بحث ارتباط دارد اشاره کرد. تاریخ گذشته بشر حداقل دوبار شاهد رویارویی این دو معرفت در قالب مواجهه «عقل و وحی»، و یا به عبارت دیگر مواجهه مدعیان معرفت دینی با مدعیان معرفت عقلی و بشری بوده است. این مواجهه‌ها که حالت قطبی شده چالش‌ها و تعارض‌های معرفت‌شناختی این دو بوده است، هر یک به شکلی عواقب و پیامدهای گرانسنگ و عمیقی برای بشر بر جای گذاشته است که آثار آن در پهنه وسیعی از تاریخ منعکس گردیده و سرنوشت تاریخی خاصی را برای بشر به ارمغان آورده است. در ادامه بحث به طور خلاصه این دو تجربه را معرفی می‌نماییم.

الف) مواجهه در قلمرو اسلامی

اندیشه اسلامی در اواخر قرن اول هجری، در فقدان مؤسسين اسلام از یک سو، و پیدایش مسائل جدید ناشی از گسترش اسلام و تنوع قابل ملاحظه فرهنگی (زبانی، قومی، نژادی و ...)، اقتصادی از سوی دیگر، با چالش‌های زیادی مواجه شد. شکل‌گیری و رشد جریان‌های فکری همانند اشاعره و معتزله، از این شرایط

تأثیر پذیرفته‌اند. تفاوت این دو رویکرد را در نحوه پاسخگویی به این پرسش‌ها می‌توان جست. اشاعره جریان فکری است که منابع نقلی، شامل قرآن و حدیث را برای حل مسائل کافی می‌دانند و خود را بی‌نیاز از استفاده از عقل می‌دانند. در حالی که معتزله عقل را علاوه بر منابع نقلی، مؤثر در دستیابی به راه حل‌ها می‌دانند. این اختلاف دیدگاه طی چند قرن چالش‌های معنی‌بهی را در نهادهای اندیشه‌ورز آن دوران به وجود آورد، ولی خود عاملی برای رشد جامعه اسلامی بود. گفت‌وگو، بحث و جدل و تضارب آرا مهم‌ترین نقش را در شکوفایی و رشد جامعه اسلامی آن دوران داشته است؛ به‌نحوی که از این دوران تحت نام «عصر طلایی تمدن اسلامی» یاد می‌شود. ولی این تعارضات در مقطعی با حمایت سیاسی از تفکر اشاعره، توسط متوکل عباسی و سپس ترکان سلجوقی، قطبی شده (Polarize) و شرایط برای تسلط تفکر اشعری بر روند اندیشه‌ای ایران فراهم گردید؛ تسلطی که در پی خود، افول اندیشه‌ورزی و انحطاط تمدن اسلامی را به ارمغان آورد.

اشتباه بزرگ اشاعره در قطبی کردن این چالش‌های معرفتی، در برابر هم قرار دادن و مقایسه علم و حیانی و عقل بشری با یکدیگر بوده است. بدیهی است در مقام مقایسه این دو با یکدیگر، در یک جامعه معتقد به دین، انتخاب به سمت گزینش علم و حیانی می‌رود، اما با توجه به نتایج زیان‌باری که از این واقعه نصیب جامعه اسلامی گردید، نفس این قیاس نادرست به نظر می‌رسد. در هر صورت تاریخ به ما می‌گوید تسلط تفکر اشاعره که خود را بی‌نیاز از علم بشری دانسته و روند عقل‌ستیزی آشکاری را در پی گرفتند، نتایج مصیبت‌باری برای جامعه اسلامی به همراه داشت. «زوال اندیشه» (طباطبایی) «خاموش شدن چراغ علم» (زیباکلام) و «چیرگی یک سو نگری و محدود ماندن در چارچوب فکری ویژه بر آزاداندیشی و پژوهش» (حائری، ۱۳۲)، نمونه‌هایی از تعبیری است که درباره این واقعه بیان شده است. علاوه بر این، قضاوت صریح شهید مطهری نیز در این مورد جالب توجه است:

«پیروزی مکتب اشعری برای جهان اسلام گران تمام شد. این پیروزی، پیروزی جمود و تقشر بر حریت فکر بود، هر چند جنگ اشعری مربوط است به جهان تسنن، ولی جهان تشیع نیز از برخی آثار جمودگرایی برکنار نماند.» (مطهری، ۸۹)



در بررسی علل عقب ماندگی جامعه ایران، یکی از عوامل مورد تأکید دخیل در آن، وضعیت علمی و نوع نگاه نهادهای اندیشه‌ورز بوده است؛ نهادهایی که تنها از علوم خاصی که در سازگاری با علوم نقلی بوده‌اند، حمایت کرده و راه را بر تفکر عقلانی و فلسفی بسته‌اند. چنان‌که در دوره‌های اخیر این طرز تلقی و برخورد به جایی می‌رسد که امام خمینی علیه السلام به انتقاد از آن می‌پردازد و با عنوان «خون دل» از آن یاد می‌کند و آن، اشاره به تحریم ایشان توسط این طرز تفکر می‌باشد؛ تا حدی که آب خوردن از کوزه‌ای را که فرزند ایشان آب خورده، به این علت که حاج آقا روح‌الله فلسفه درس می‌دهد، نجس دانسته و تحریم می‌کنند!^۱

در هر حال بخشی از سرنوشت تاریخی جامعه ایران با این نوع نگاه به علم پیوند خورده است و نمی‌توان نقش تفکر قشری را در عقب ماندن از قافله پیشرفت بشری نادیده گرفت؛ رویکردی که کمترین حساسیتی نسبت به تحولات غرب از خود نشان نداد. زمانی که غرب به آرامی از خواب قرون وسطایی خویش برمی‌خاست، خود در خواب سنگین و طولانی مدت خویش فرو می‌رفت؛ خوابی که به همراه خود، عقب ماندن را در پی داشت؛ عقب ماندنی که به تدریج به فاصله و شکافی عمیق مبدل گردید. بنابراین در تحلیل عقب‌ماندگی‌های جامعه ایران نمی‌توان وضعیت علمی کشور و تأثیر تسلط تفکر یک سویه مزبور را بر روند اندیشه‌ورزی در طول تاریخ هزار ساله اخیر ایران نادیده گرفت.

ب) مواجهه در غرب

رویارویی دوم طرفداران دو معرفت وحیانی و بشری در مکان و زمان دیگری نیز ابعاد وسیع پیدا کرد و تبدیل به پدیده مهم تاریخی گردید. این مواجهه در مراحل پایانی تسلط کلیسا در قرون وسطا جنبه قطبی پیدا کرد و در نهایت به استیلا طرفداران عقل و علم و منکوب شدن و به حاشیه رفتن داعیه‌داران معرفت وحیانی، یعنی اصحاب کلیسا گردید. این سیطره نیز همانند سیطره یک سویه اول، پیامدهای ناگواری در پی داشت. به عبارت دیگر نمونه فوق نیز با توجه به پیامدهای بعضاً ناگوار آن، نمی‌تواند برای بشر ایده آل باشد؛ پیامدهایی همچون تکوین و رشد «دینداری‌های خودبنیاد»، «سکولاریسم»، «دین‌ستیزی‌ها و الحادهای

مختلف^۲ و پیدایش ایدئولوژی‌های جدید مانند نیهیلیسم، کمونیسم، مارکسیسم، فاشیسم و... و در نهایت «علم را تا مرحله دین اجتماعی بالا بردن» و «جامعه‌شناس را تا مرتبه پیامبر ارزش نهادن» (چنان‌که در آرای آگوست کنت می‌توان دید. برای نمونه نک به: آرون) و اعلام «مرگ خدا»^۳ نمونه‌ای از این موارد است. در هر حال، «دور شدن غرب از ارزش‌های معنوی» و بیگانه شدن با دین که از آن با تعبیر «سیر نزولی در تفکر غربی» یاد می‌شود (شایگان، ۹-۴۷)، مهم‌ترین پدیده‌ای است که از این تسلط یک سویه حاصل شده و مورد تأکید محققان غربی هم قرار گرفته است و حتی در دوره اخیر، نوید دور شدن از این وضعیت و گرایش به سمت ارزش‌های معنوی (فرا مادی) را هم می‌دهند. (اینگلهارت)

ج) ویژگی‌های معرفتی متفاوت

هر کدام از معرفت‌های مورد بحث، خصوصیات معرفت‌شناختی متفاوتی دارند که بر این اساس، نمی‌توان به راحتی آن دو را در یک چارچوب و درون یک قالب قرار داد و به نظر می‌رسد با توجه به استقلال نسبی هر کدام از اجزا، ضرورت‌های مهم این بحث بایستی مورد تأکید قرار گیرد.

قرآن، منبع معرفت و حیوانی، با دیدگاه‌های ارزشی مشخص و جهت‌گیری‌های معین، برای راهنمایی، هدایت، تعالی انسان‌ها، و با هدف ایجاد ایمان، تقویت باور و در نهایت رساندن مؤمن به یقین، یعنی معرفت قطعی، شکل گرفته است. نگاه قرآن نگاه عام، و معرفت آن ناظر به تمام انسان‌هاست؛ به نحوی که انسان در گذرگاه دنیا و تاریکی‌ها، ظلمت‌ها و جهالت‌های آن بتواند با نورافشانی قرآن، مسیر خویش را باز شناسد و در مسیر هدایت و تقرب به سوی خدا گام بردارد؛ پس معرفت قرآنی راهی است به سوی ایمان، رستگاری و فلاح انسان‌ها، و انسان در این مسیر تا جایی می‌تواند پیش برود؛ یعنی اتصال به ذات حق و نهایت تجربه دینی، که هیچ گونه معرفت دیگری یارای درک آن موقعیت و منزلت را ندارد.

این ویژگی‌های معرفت‌شناختی قرآن، انسان را با سطحی از حقایق هستی آشنا می‌سازد که بنیادی‌ترین و جامع‌ترین معرفت‌هاست. ولی آیا در تمام جزئیات و سطوح نازل‌تر حقایق، که به صورت واقعیت‌های اجتماعی در زندگی روزمره



انسان‌ها، که در گذر زمان تبدیل به تاریخ می‌شوند نیز می‌تواند معرفت‌آفرین باشد؟ به‌طور طبیعی پاسخ منفی خواهد بود، چرا؟ چنان‌که گفته شد، رسالت معرفت‌شناختی قرآن صرف آگاهی بخشی نیست، بلکه آگاهی بخشی معطوف به عبرت، هدایت و تعالی و رستگاری در ذات معرفتی قرآن نهفته است.

جامعه‌شناسی از سوی دیگر، به‌عنوان یک معرفت که جهت‌گیری خویش را معطوف به یک نگرش علمی قرار داده است، نمی‌تواند واجد ویژگی‌های معرفت‌شناختی قرآن باشد. نزد جامعه‌شناسی الگوهای مصطلح علمی همچون «بی‌طرفی ارزشی»، «عینی‌گرایی»، «واقع‌گرایی»، «عدم قطعیت» و «کشف روابط علی بین پدیده‌ها» مورد توجه است. این ویژگی‌ها پدیدآورنده معرفتی نسبی است که کمتر درباره قطعیت آن می‌توان به توافق رسید. هر چند به دلایل مختلف امکان عملی رعایت این ویژگی‌ها هم وجود نداشته باشد، ولی انفکاک جامعه‌شناسی از فلسفه و تلاش برای رسیدن به الگوهای رایج علمی، تأکید بر معیارهای فوق را ضروری کرده و عامل بقا و استقلال این رشته است؛ ضمن اینکه با توجه به جوانی این رشته، امکان ارتقای ارزش‌های علمی هویت‌بخش برای رشته جامعه‌شناسی در آینده وجود دارد.

بنابراین پویس‌های معرفت‌شناختی که ضامن استقلال و هویت رشته جامعه‌شناسی باشد، می‌تواند مورد توجه اندیشمندان این رشته قرار گیرد، ولی تکاپوهایی که متضمن خدشه به استقلال این رشته باشد و یا معیارهای علمی را زیر پا بگذارد، نمی‌تواند با اقبال جامعه‌شناسان مواجه شود. میزان کم موفقیت و عدم استقبال اجتماع علمی از کارهایی که معیارهای علمی جامعه‌شناسی را در نظر نگرفته و رعایت نکرده‌اند، شاهد این مدعاست. بنابراین در اجتماع علمی زمانی می‌توان از ارتباط با معارف دیگر سخن گفت که بتوان از این طریق بر غنای مفهومی و تبیینی رشته مورد نظر افزود، نه اینکه بخواهیم با ایجاد ابهامات و مرزشکنی خواسته یا ناخواسته، هویت آن رشته را مخدوش کنیم.

به این ترتیب، در صورتی می‌توان از نسبت و رابطه بین این دو معرفت صحبت کرد که این دغدغه‌ها و اصول رعایت شود. برای یک رشته علمی همانند جامعه‌شناسی، رعایت بی‌طرفی علمی و واقع‌گرایی، حکم ستون‌هایی را داراست که در یک بنا در نظر

گرفته می‌شود که برچیدن آنها به معنای فروپاشی آن بنا خواهد بود. تسلط معرفت قرآنی، با ویژگی‌هایی که برای آن برشمردیم، چیزی جز اضمحلال جامعه‌شناسی، با در نظر گرفتن الگوهای مطلوب و ارزشی آن را در پی نخواهد داشت.

از سوی دیگر، تسلط ویژگی‌های معیار جامعه‌شناسی برای معارف قرآن هم سودبخش نخواهد بود و می‌تواند معنویت مندرج در این معارف را با نسبی‌گرایی ایمان و یقین مورد انتظار در معرفت قرآنی مخدوش نماید.

با توجه به این شواهد تاریخی و معرفت‌شناختی، به نظر می‌رسد دیدگاهی که در این مقاله ابراز شده است، از استحکام منطقی کافی برخوردار باشد. بر این اساس، چشم‌اندازی که برای رابطه بین قرآن و جامعه‌شناسی قابل طرح است، باید با نظر به ویژگی‌ها و خصوصیات ارائه شده در این خصوص باشد؛ یعنی دیدگاه تقریبی-تعاملی، که ضمن استقلال معرفت‌شناختی هر کدام، زمینه برای تبادل و بهره‌مندی دو سویه فراهم آید تا نتیجه مطلوب از این گونه مباحث حاصل شود.

در انتهای این بحث لازم است به این موضوع هم اشاره شود که در صورت اتخاذ نگاه تعاملی بین این دو معرفت، چه زمینه‌های مساعدتی می‌توان انتظار داشت. بحث پایانی این مقاله می‌کوشد این زاویه از بحث را تصریح بخشد.

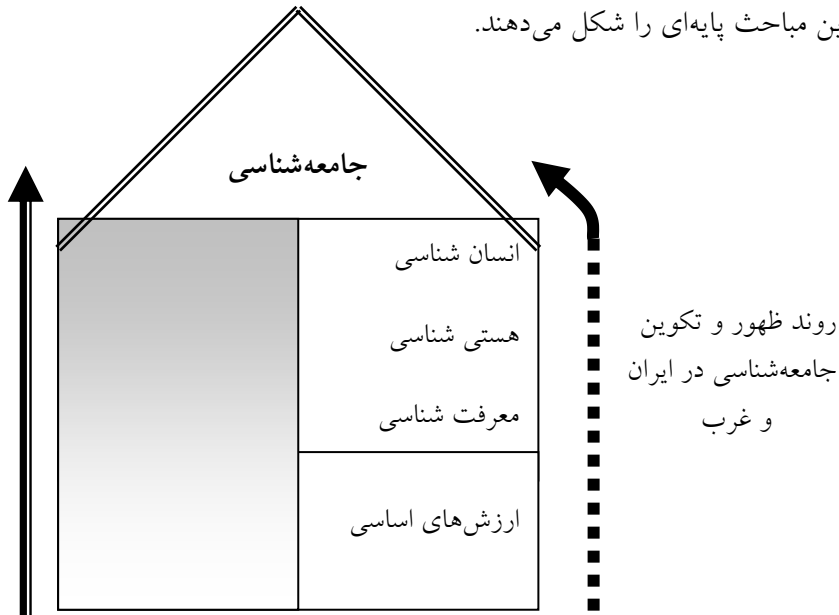
مساعدت قرآن به جامعه‌شناسی

قرآن به عنوان یک منبع و حیانی سترگ و بی‌بدیل، سرشار از آگاهی‌هایی است که از جهات گوناگون می‌تواند مورد استفاده جامعه‌شناسی قرار گیرد. نمونه‌هایی از مساعدت‌های قرآن به جامعه‌شناسی عبارتند از:

۱- مساعدت‌های نظری

جامعه‌شناسی را به لحاظ معرفتی بایستی یک سازه مرکب در نظر بگیریم که از مرتبه‌های مختلفی تشکیل شده است. برخی از این مراتب در خود رشته جامعه‌شناسی جای می‌گیرند، ولی برخی دیگر در خارج از آنها. کمک‌های نظری قرآن به جامعه‌شناسی در مرتبه اول به مراحل پیش‌جامعه‌شناسی (Pre-sociology) است؛ مرحله‌ای که جامعه‌شناسی با قبول پیش‌فرض‌هایی (Assumption) وارد

پرسش از آنها نمی‌شود. پیش‌فرض‌ها ناظر به موضوعات بنیانی مختلفی می‌تواند باشد؛ نگرش به انسان (انسان‌شناسی / Anthropology)، نوع نگاه به هستی (هستی‌شناسی / Ontology) و نگرش معرفت‌شناختی (Epistemology)، سه وجه این مباحث پایه‌ای را شکل می‌دهند.



نمودار ۲: روند تکوین جامعه‌شناسی در غرب و ایران

معمولاً در جامعه‌شناختی درباره این مباحث صحبت جدی و اساسی صورت نمی‌گیرد، بلکه مبتنی بر قبول پیش‌فرض‌هایی برگرفته از یک دیدگاه فلسفی، بنای یک نظریه جامعه‌شناختی گذارده می‌شود. بر این اساس می‌توان گفت درباره سه موضوع بنیادی و پیش‌جامعه‌شناختی در جای دیگر و در مباحث فلسفه سیاسی - اجتماعی انجام می‌شود. علاوه بر این، ورود فلسفی به مباحث ارزشی در حوزه مزبور نه تنها مذموم نیست، بلکه بهترین جا برای منطقی و مستدل کردن ارزش‌ها، همین حوزه است، ولی طرح این مباحث در بستر جامعه‌شناسی نمی‌تواند پذیرفتنی باشد. نظریه‌های موجود جامعه‌شناسی مولود و محصول صدها سال تکاپو در این حوزه هستند و مسیر خود را با عبور از مراتب معرفتی مزبور گذرانده‌اند. حال اگر گفته می‌شود که نظریه‌های جامعه‌شناسی غربی هستند، با توجه به فرایند فوق این امر پذیرفتنی است، ولی ورود به عرصه علم با مختصاتی که برای آن در نظر گرفته

شد، ویژگی غیرمتعین به لحاظ زمانی به علم می‌دهد که دیگر نمی‌توان صحبت از علم غربی یا شرقی کرد. بلی! علوم انسانی جدید چون برآمده از ارزش‌های بنیادی غرب هستند و با فلسفه سیاسی غرب خود را به مرحله علمی رسانیده‌اند، صبغه غربی به خود گرفته‌اند، که این جزء خصوصیات هر تولیدی است که تولید کننده می‌تواند برخی از خصوصیات خود را در آن ملحوظ نماید. زمانی هم ما می‌توانیم در نظریه‌ها رنگ و بوی قرآنی را ملاحظه کنیم که مبتنی بر ارزش‌های مورد تأکیدمان در جایی دیگر، و نه در جامعه‌شناسی، بتوانیم نظریه فلسفی داشته باشیم و این مباحث آن قدر پر دامنه و قوی مطرح شود که امکان طرح نظریه جامعه‌شناختی از آن مباحث فراهم شود.

طبیعی است نظریه‌ای که به این ترتیب تولید شود، علاوه بر اینکه می‌تواند رنگ قرآنی داشته باشد، در عرصه علمی هم مورد پذیرش قرار می‌گیرد؛ چرا که اصول علمی کار تولید نظریه را رعایت کرده است. البته در واقعیت این اتفاق تاکنون نیفتاده است و همان گونه که در نمودار ۲ مشخص شده است، جامعه‌شناسی که امروزه در ایران با آن مواجه هستیم، به لحاظ تاریخ اندیشه‌ورزی، از پشتوانه بومی برخوردار نیست و صرفاً در حد یک «مصرف کننده» جامعه‌شناسی محسوب می‌شود؛ اما تولید جامعه‌شناسی فرایند بسیار سخت و مبتنی بر جبران عقب‌ماندگی‌های نظری است.

البته این تکاپوی معرفتی کار جامعه‌شناسان متعارف نمی‌تواند باشد. جامعه‌شناسانی که به این کار علاقه نشان می‌دهند، در واقع یک مرحله بازگشت معرفتی به حیطه دیگر می‌یابند که باعث دور شدن از اصول متعارف جامعه‌شناسی خواهد شد؛ ولی در هر صورت پرداختن به این مباحث ضروری و لازم است، مشروط بر اینکه چون این مباحث بیشتر صبغه فلسفی دارد، بر این اساس بایستی هنجارهای مورد قبول آن حوزه رعایت گردد. یک جامعه‌شناس نمی‌تواند نام جامعه‌شناس بر خود بگذارد، ولی فلسفی حرف بزند.

بر اساس مباحث مزبور، قرآن به عنوان یک منبع معرفتی ارزشی و جهت‌دار در جایگاه مرحله «پیش‌جامعه‌شناسی»، می‌تواند مورد استفاده جامعه‌شناسی قرار گیرد؛ به این معنا که از منبع مهم ارزش‌گرای قرآن برای تدوین مبادی فلسفی و پیش‌جامعه‌شناسی می‌توان استفاده کرد. به‌ویژه اگر جامعه‌شناسی را به سه بخش تحلیل نظری، تحلیل



تاریخی و تحلیل تجربی تقسیم کنیم، بیشترین استفاده از این مباحث در گونه اول و تا حدودی در حالت دوم می‌تواند محقق شود.

۲- سنخ‌شناسی

در مباحث قرآنی از وضعیت‌های اجتماعی، تاریخی، انسانی مختلف، روابط، گروه‌ها و عناصر مهم اجتماعی دیگر سخن به میان آمده است که می‌توان با تأمل و بررسی آنها، سنخ‌شناسی‌های مبتنی بر تیپ ایده‌آل (Ideal type) به دست آورد؛ تیپ‌های ایده‌آلی که به شناخت و تحلیل بهتر واقعیت‌های اجتماعی می‌تواند کمک کنند و بر غنای جامعه‌شناسی بیفزایند. استفاده از این ابزار مفهومی که دستاورد «وبر» برای جامعه‌شناسی است و به‌عنوان یک سنت پذیرفته شده در جامعه‌شناسی شناخته می‌شود، خود در رشد تبیین جامعه‌شناختی مؤثر بوده است و با استمداد از معارف قرآنی و تنوع مباحثی که مطرح می‌نماید، به نظر می‌رسد که می‌توان بر این تیپ‌های ایده‌آل، به‌عنوان ابزارهای شناخت اجتماعی، بسط بیشتری بخشید. (برای نمونه از مباحثی که به این نحو می‌توان استفاده کرد، نک به: حامد مقدم؛ رادمنش)

۳- مفهوم سازی (Conceptualization)

همانند مورد قبلی، با استفاده از مفاهیم قرآنی می‌توان دقت و تأمل بیشتری بر مفاهیم جامعه‌شناسی داشت و در این زمینه بر غنای مفهوم‌شناسی در مباحث جامعه‌شناسی افزود. در زمینه‌های گوناگونی در ادبیات قرآنی، با دقت نظرهای قابل تأملی مواجه می‌شویم که از آنها، به‌خصوص در مباحث معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی می‌توان بهره گرفت.

بیان مبسوط مساعدت‌های قرآن به جامعه‌شناسی در مجال این مقاله نمی‌گنجد؛ ضمن اینکه خود به‌صورت جداگانه می‌تواند موضوع تحقیق مستقل در مسیر بسط موضوع کلی رابطه بین جامعه‌شناسی و قرآن هم قرار گیرد.

مساعدت جامعه‌شناسی به قرآن

در مباحث هرمنوتیک‌های متأخر، همچون گادامر (Gadamer, Hans- George) و ریکور (Ricoeur, Paul)، موضوعی که مورد تأکید قرار می‌گیرد، نقش «تجربه جهان زیست» افراد در تفسیر آنها از متن است (پنر، ۷۱-۵۷). بنابراین دیدگاه هر فرد با تجربه متفاوت، تفسیر متفاوتی هم خواهد داشت. از این موضوع در زمینه‌های مختلفی می‌توان سود جست. بنابراین در تفسیر قرآن نیز می‌توان گفت افرادی با پیشینه و آگاهی‌های جامعه‌شناختی، می‌توانند نسبت به کسانی که از این دانش بهره‌ای ندارند، تفسیرهای متفاوتی داشته باشند.

از سوی دیگر بر پایه اعتقادات اسلامی، قرآن کتابی برای تمام اعصار و دوران‌هاست. طبیعی است متنی با این ویژگی بایستی واجد ظرفیتی باشد که با تحولات اجتماعی و تغییرات تاریخی، قابلیت ادراک آن محفوظ بماند. پس استنتاجی که می‌توان نمود، این است که درک و دانش افراد یا کسانی که می‌توانند مفسر قرآن باشند، در تفسیر آنها از قرآن مؤثر است. بر همین اساس است که در عرف اسلامی، افراد خاصی با دارا بودن شرایطی می‌توانند قرآن را تفسیر کنند. در این زمینه که چه تفسیری پاسخگوی نیازهای جامعه اسلامی است، محمدباقر صدر با طرح موضوع در قالب دو روش «تفسیر جزء به جزء» و «تفسیر موضوعی»، بر این باور است که امروزه نیاز ما از طریق شیوه تفسیر موضوعی قابل تأمین است، و شیوه تفسیر جزء به جزء نه تنها گره‌ای از مشکلات حل نمی‌کند، بلکه تکرار مکررات است و خالی از هر گونه ابداع و نوآوری است. (صدر، ۶۸-۶۷)

«استنطاق»، به معنای باز پرسیدن و به سخن آوردن، واژه مورد استفاده صدر با الهام از بیان حضرت امیر علیه السلام برای تفسیر موضوعی است (همان، ۵۰). به لحاظ معرفتی، طرح پرسش‌های مناسب و مبتنی بر نیازها در صورتی مفید و اثربخش است که با آگاهی کافی صورت پذیرد. درک جامعه‌شناختی می‌تواند با شناخت صحیح از نیازها، بهترین درخواست را از متن داشته باشد. بر این اساس بین درخواست کننده‌ای که مقتضیات زمان را درک می‌کند و کسی که زمانه خویش را نمی‌شناسد، تفاوت وجود دارد. حاملان دین در صورتی که به نیازهای زمانه پاسخ ندهند، با فاصله گرفتن نسل‌ها و مخاطبان مواجه می‌شوند.



در واقع شیوه تفسیر موضوعی حالتی از تفسیر است که مفسر با دانش و آگاهی از وضعیت جامعه، در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، روی به تفسیر می‌آورد. بنابراین دانش جامعه‌شناختی بنا به خط‌مشی واقع‌گرایانه خود، به مفسر کمک می‌کند به نحو واقع‌بینانه‌تری از متن تفسیر به عمل آورد. به عبارت دیگر، ارتباط وثیق با مخاطب و بین متن قرآن با متن اجتماعی در صورتی برقرار می‌شود که این دو برای هم آشنا باشند. افراد در دوره‌های تاریخی جدید اگر احساس نزدیکی با متن قرآن نمایند، بسیار راحت‌تر با آن ارتباط برقرار می‌سازند تا عکس این حالت؛ یعنی نتوانند قرآن را درک کنند. برای همین است که علامه طباطبایی در جایی می‌فرماید که با توجه به سرعت تغییرات اجتماعی در دوره معاصر ما، هر دو سال نیازمند یک تفسیر جدید از قرآن هستیم.^۴

بنا بر موارد فوق، جامعه‌شناسی به عنوان یک رشته علمی که دارای کاربردهای فراوان اجتماعی است، ابزاری مهم برای فهم بهتر قرآن در ارتباط با آنچه مورد نیاز بشر امروزی است، و یا برای برقراری ارتباط بهتر با نسل امروز مورد نیاز است و می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. علاوه بر این، علم جامعه‌شناسی با تبیین روابط اجتماعی بین افراد، دست‌مایه‌ای برای مفسر فراهم می‌کند که از طریق آن بهتر می‌توان پیام قرآن را درک کرد. اینکه به صورت دقیق بخواهیم مشخص کنیم در چه زمینه‌هایی جامعه‌شناسی می‌تواند به فهم بهتر قرآن مساعدت نماید، همانند بند قبلی، خود نیازمند مطالعه جداگانه‌ای است که فرصت این مقاله برای آن مناسب نیست.

در انتها، به طور خلاصه باید گفت که این مقاله کوشیده است فضای ارتباطی بین قرآن و جامعه‌شناسی را روشن سازد و از امکان‌ها صحبت کند. اینکه در واقع چه اندازه از این امکان‌ها را می‌توان محقق ساخت، به همت و پشتکار عالمانه محققان علاقه‌مند بستگی دارد که هم دل در گرو قرآن دارند، و هم از علوم روز نمی‌خواهند غافل بمانند. به امید اینکه مقاله حاضر برای این گروه قابل استفاده باشد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. اشاره به «نامه امام به روحانیت، ۱۳۶۷/۱۲/۳».
۲. نمونه‌ای از این مباحث را در جایی دیگر به صورت مبسوط آورده‌ام. نک به: میرسندسی.

۳. در بحث نیهیلیسم یا نیست‌گرایی اروپایی نیچه چنین تعبیری مشاهده می‌شود. نک به: نیچه.
 ۴. این مطلب را چندین سال پیش در روزنامه اطلاعات از ایشان خوانده‌ام، ولی تاریخ آن را به طور دقیق به یاد ندارم.

منابع و مآخذ:

۱. آرون، ریمون؛ مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه: باقر پرهام، تهران، آموزش و انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶ش.
 ۲. اینگلهارت، رونالد؛ تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، ترجمه: مریم وتر، تهران، کویر، ۱۳۷۳ش.
 ۳. حامد مقدم، احمد؛ سنت‌های اجتماعی در قرآن کریم، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵ش.
 ۴. حائری، عبدالهادی؛ نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دورویه تمدن بورژوازی غرب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸ش.
 ۵. رادمنش، عزت‌الله؛ قرآن جامعه‌شناسی اتوپیا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱ش.
 ۶. زیباکلام، صادق؛ ما چگونه ما شدیم؟، تهران، روزنه، ۱۳۷۴ش.
 ۷. شایگان، داریوش؛ آسیا در برابر غرب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸ش.
 ۸. صدر، محمدباقر؛ سنت‌های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن، ترجمه: حسین منوچهری، تهران، رجا، ۱۳۶۹ش.
 ۹. طباطبایی، سیدجواد؛ زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران، کویر، ۱۳۷۳ش.
 ۱۰. مطهری، مرتضی؛ آشنایی با علوم اسلامی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ش.
 ۱۱. میرسندهی، سیدمحمد؛ مطالعه میزان و انواع دینداری دانشجویان، تهران، دانشگاه تربیت مدرس، رساله دکترای جامعه‌شناسی، ۱۳۸۳ش.
 ۱۲. نیچه، فریدریش؛ اراده معطوف به قدرت، ترجمه: محمد باقر هوشیار، تهران، فرزانه، ۱۳۷۷ش.
 ۱۳. همیلتون، ملکم؛ جامعه‌شناسی دین، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران، تبیان، ۱۳۷۷ش.
14. Penner, Hans H. (2000). **Interpretation. in: Guide to the study of religion.** Willi Braun and Russell T. McCutcheon. New York: Cassell.